

دو فصلنامه بین المللی تحقیقات حقوق قضایی

License Number: 86227 Article Number: YQ27135 ISSN-P: 2717-1132

جایگاه علم قاضی در زمان فقدان و یا تعارض با سایر ادله اثبات

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۷/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۰۲/۱۲)

دکتر محمدمهدی کریمی نیا^۱

استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

ابوالفضل صادقی^۲

طلبه حوزه علمیه قم، فارغ التحصیل مجتمع فقه، حقوق و قضای اسلامی

دکتر مجتبی انصاری مقدم^۳

دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، پژوهشگر مطالعات اسلامی و مدرس دانشگاه

دکتر مرتضی فاضلی^۴

دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، پژوهشگر و مدرس دانشگاه

چکیده

علم قاضی از گذشته تا کنون نقشی محوری در مباحث حقوقی داشته و حوزه‌ای پرسش آفرین بوده است. از دیرباز این پرسش مطرح بوده است که علم قاضی در مقام دادرسی از چه جایگاهی برخوردار است؟ آیا در عرض سایر ادله اثبات دعوا قرار میگیرد؟ و چنانچه در دعوایی، ادله‌ای برای اثبات دعوا، جز علم قاضی وجود نداشت، آیا قاضی میتواند، در صورت نبود اقرار، بینه و قسم، تنها به علم خود رای دهد؟ این مقاله که به روش کتابخانه‌ای و اینترنتی انجام یافته است، ویژگی منحصر به فردی نسبت به سایر آثار نگاشته شده در موضوع فوق دارد، و به بررسی سؤال و مسئله مهمی پرداخته است که کمتر مورد توجه اهل قلم قرار گرفته است؛ و آن این است که در صورت اثبات حجیت علم قاضی و پذیرفتن آن در عرض سایر ادله اثبات دعوا، در صورتی که علم و وجدان قاضی در تعارض با سایر ادله اثبات (اقرار، بینه و قسم) قرار گرفت تکلیف چیست؟ که در پاسخ، تعارض اقوال برخی از

۱. نویسنده مسئول (kariminiya2003@yahoo.com)

۲. (a.sadeghi1155@gmail.com)

۳. (Mojtabaansari6767@gmail.com)

۴. (fazelimorteza100@yahoo.com)

فقه‌ها (مبنی بر اقوا دانستن علم)، با حقوق‌دانان و قانون موضوعه (مبنی بر سکوت و عدم اولویت علم قاضی) را نتیجه خواهیم گرفت.

واژگان کلیدی: علم، ادله اثبات دعوا، علم قاضی

مقدمه

از مسئولیت‌های بسیار مهمی که احیای حق را در پی دارد انجام صحیح و عادلانه دادرسی است. صحنه قضاوت، تجلی روح عدالت است لذا باید قضات طوری اقدام به رسیدگی و صدور حق نمایند که موجب تزییع حقوق دیگران نگردد و در اینجا لازم است در روند دادرسی به اقناع وجدانی و آرامش درونی رسیده و اقدام به صدور حکم کنند. از این رو علم قاضی به عنوان یکی از ادله اثبات دعاوی کیفری و یکی از فروع مهم باب قضا، از دیرباز در فقه و حقوق اسلامی و نیز در قوانین جزایی و آیین دادرسی کیفری از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است، و مباحث و سؤالات متعددی را هم در حوزه نظر و هم در ورطه عمل از سوی حقوق‌دانان و قضات موجب گشته است. اینکه آیا علم قاضی می‌تواند به عنوان یک دلیل اثباتی مورد استناد قرار بگیرد یا خیر؟ که مشهور فقهای امامیه نظر بر صحت حکم مبتنی بر علم قاضی داده اند و ادله‌ای از کتاب، سنت، عقل و اجماع برای اثبات مدعای خود آورده‌اند و هم‌چنین برخی از فقهاء امامیه، حقوق‌دانان و فقهای اهل سنت با امتساک به ادله‌ای، نظرشان عدم حجیت علم قاضی است. اما با قبول فرض ثبوت و اثبات حجیت علم قاضی به عنوان یکی از ادله اثبات بنا بر نظر مشهور فقها شیعه، دامنه و شمول علم قاضی در صورت فقدان یا تعارض با سایر ادله اثبات دعوا تا چه اندازه است؟ آیا می‌توان تقدمی میان ادله در زمان تعارض قائل شد؟ لذا باید دید نظر فقهاء و قانون‌گذار ما در این بحث چیست؟ خصوصاً اینکه در این میان آنچه که پرداختن به این دلیل اثباتی را ضروری می‌سازد، تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ است که دارای نوآوری‌های متعددی در بحث ادله اثبات دعاوی کیفری به طور کلی و همین‌طور علم قاضی به عنوان یکی از مهم‌ترین دلایل اثباتی است.

بخش اول: مفاهیم

بند اول: علم

با توجه به اینکه مفهوم و مراد علم، نقش مهمی در محل نزاع دارد، در این مبحث سعی شده است به طور مختصر به بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی علم در فقه و حقوق پرداخته شود و گامی جهت تبیین هر چه بیشتر مراد نگارنده و فهم مخاطب برداشته شود. علم، به کسر عین، در لغت به معنای دانستن، دانش، معرفت و شناخت، یقین، اظهار کردن، روشن نمودن، دلیل، حجت، برهان و درک و فهم نسبت به حقیقت امری و در مقابل جهل و نادانی است. (دهخدا، ۱۳۵۹ش، ج ۹، ص ۷۵). در برخی کتب لغت به معنای نقیض جهل آمده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۱۵۲). در مفردات راغب نیز علم را به معنای ادراک حقیقت شیء بیان کرده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۴۶). در واقع می‌توان چنین گفت که علم، تلاش برای کشف چیزی است که هست و به دنبال کشف آن موضوع، معرفت و شناختی برای شخص حاصل می‌شود که برای صاحب آن حجت می‌باشد. در میان اقوال فقهاء علم گاهی در معنای لغوی آن به کار رفته است، اما در اکثر موارد چنین نبوده و معنای خاصی را مدنظر داشته‌اند که می‌شود گفت همان معنای یقین و سکون نفس و مطابقت با واقع می‌باشد. برخی نیز میان علم با قطع فرق قائل شده‌اند؛ چنانچه آشتیانی در بحر الفوائد چنین ذکر کرده که: «علم عبارت است از اعتقاد جزمی منطبق بر واقع، اما قطع مطلق اعتقاد جازم است، اعم از اینکه منطبق بر واقع باشد یا نباشد لذا جهل مرکب را نیز شامل می‌شود». (آشتیانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۲).

بند دوم: علم در اصطلاح علم حقوق

آنچه که در حقوق، در مورد علم باید مورد دقت و بحث قرار بگیرد، بیان معنای جدیدی از علم نیست؛ چرا که مراد از علم یکی است و آنچه مورد اهمیت است، مواضع به‌کارگیری علم و ویژگی‌های آن می‌باشد که می‌تواند دارای ثمرات حقوقی باشد. یکی از مهم‌ترین جاهایی که در قانون و حقوق موضوعه از علم استفاده شده است، بحث علم قاضی است؛ از

۱. الْعِلْمُ: إدراك الشيء بحقيقته، و ذلك ضربان: أحدهما: إدراك ذات الشيء. و الثاني: الحكم على الشيء بوجود شيء هو موجود له، أو نفي شيء هو منفي عنه.

۲. أما القطع فالمراد منه هو مطلق الاعتقاد الجازم الأعم من المطابق للواقع و المخالف له فيشمل الجهل المركب أيضا.

آنجائی که علم قاضی به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی، موضوع بحث و بررسی می‌باشد و هدف، طرح نقش علم در مرحله اثبات دعوی است؛ بنابراین شناخت ویژگی‌های علم لازم و ضروری بوده که این ویژگی‌ها را در مجال دیگری بایست مورد بررسی قرار داد.

بخش دوم: علم قاضی

بند اول: عادی یا یقینی بودن علم قاضی

چنانچه در کتب اصولی بیان گردیده است، مراد از علم عادی یا متعارف که به آن اطمینان هم گفته می‌شود، علمی است که عرفاً و حتی به تشخیص عقل احتمال خلاف در مورد آن وجود دارد. لیکن این احتمال خلاف به قدری ضعیف است که متعارف مردم و خردمندان به آن اعتنا نمی‌کنند. (انصاری، ۱۴۳۵ق، ج ۱، ص ۲۲). از این رو علم عادی را اطمینان و به تعبیر حقوق دانان (حیدری، ۱۳۹۳ش، ص ۵-۴)، علم عرفی یا اقناع وجدان قاضی نامیده‌اند. و مراد از علم یقینی، قطع و یقین صد در صدی است، به نحوی که هیچ‌گونه احتمال خلافی در آن راه ندارد. به عبارت دیگر، علمی است که احتمال خلاف در برابر آن عقلاً و طبق موازین علمی محال باشد و این علم آن قدر کم است که در حکم عدم می‌باشد. لذا با بیان فوق و مشکل بودن حصول علم یقینی، حقوق دانان به ناچار برای حل مشکلات قضایی در امر دادرسی به جای تکیه بر علم یقینی، متوسل به علم عادی گردیده‌اند. لذا در علم حقوق، علمی که قاضی پس از بررسی محتویات یک پرونده و قرائن و امارات موجود به دست می‌آورد نیز علم عادی محسوب می‌گردد که منجر به اقناع وجدانی قاضی گردیده و می‌تواند براساس آن مبادرت به صدور حکم کند. در میان فقهاء نیز برخی همچون مرحوم محمد حسن نجفی در کتاب شریف جواهرالکلام فرموده‌اند: «محل بحث در حجیت علم قاضی، تنها یقین و اعتقاد قاطع که براساس عقل احتمال خلاف آن وجود نداشته باشد، نیست؛ بلکه این بحث، شامل علم عادی و سکون نفس است که بر اساس عادت احتمال خلاف آن نمی‌رود نیز می‌گردد». (نجفی، ۱۳۸۰ش، ج ۴۰، ص ۸۸). چنانچه برخی اصولیون (آشتیانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۲). در بحث حجیت قطع، ادله حجیت قطع را شامل این نوع از علم می‌دانند که از آن به «اطمینان» تعبیر می‌شود. در نتیجه عقیده بر این است که زمانی که از علم سخن می‌گوییم، منظور از آن، قطع جازم نیست که بر اساس

عقل احتمال خلاف نداشته باشد؛ بلکه منظور، همان اطمینان و علم عرفی است که مردم آن را کاشف از واقع و موجب سکون نفس می‌دانند.

بند دوم: شخصی یا نوعی بودن علم قاضی

از گذشته تا کنون، در خصوص علم قاضی این سؤال مطرح بوده است که آیا قاضی می‌تواند در دادرسی، بدون اقرار و بینه و صرفاً بر مبنای علم شخصی خود رای دهد؟ به بیان دیگر، آیا دادرسی می‌بایست بر اساس ادله و شواهدی که در طی مراحل دادرسی در پرونده مطرح می‌گردد حکم کند؟ و یا می‌تواند بر اساس علمی که تنها برای وی و به هر طریقی، مثلاً پیش از دادرسی به آن موضوع داشته، رای خود را صادر کند؟ لازمه پاسخ به این سؤال، بررسی معنایی دو نوع علم شخصی و نوعی می‌باشد که در ذیل به آن پرداخته می‌شود.

الف. علم شخصی

چنانچه تحقیق و بررسی پیرامون یک موضوع براساس راه‌ها و شیوه‌های عادی و معمولی نبوده و برای همگان توانایی استفاده از آن طرق نباشد علم شخصی است. در این حالت آن طرق و راه‌های مفید علم منحصر به همان شخص خاص بوده و دیگران را دسترسی بدان نمی‌باشد. این علم ممکن است به واسطه معلومات خارج از پرونده باشد بدین صورت که از طرق غیر متعارف مانند رمل یا معجزه به دست آورد. (حیدری، ۱۳۹۳ش، ص ۹۶/ تبصره ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲).

ب. علم نوعی

اگر شناخت و آگاهی انسان نسبت به ماهیت موضوع مورد تحقیق ناشی از طرق و امارات متعارف و معمولی باشد، علم نوعی نامیده می‌شود و طرق و امارات و اسباب متعارف، اسباب و راه‌هایی است که در دسترس همه یا غالب مردم بوده و به شخص و یا گروه خاصی تعلق ندارد و لذا علم ناشی از این قبیل اسباب و وسایل را نوعی می‌گویند. (همان / مفهوم ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲). امارات قضایی، امارات قانونی، نظریه

۱. «مواردی از قبیل نظریه کارشناس، معاینه محل، تحقیقات محلی، اظهارات مطلع، گزارش ضابطان و سایر قرائن و امارات که نوعاً علم‌آور باشند می‌تواند مستند علم قاضی قرار گیرد. در هر حال مجرد علم استنباطی که نوعاً موجب یقین قاضی نمی‌شود، نمی‌تواند ملاک صدور حکم باشد».

۲. «علم قاضی عبارت از یقین حاصل از مستندات بین در امری است که نزد وی مطرح می‌شود. در مواردی که مستند حکم، علم قاضی است، وی موظف است قرائن و امارات بین مستند علم خود را به‌طور صریح در حکم قید کند».

کارشناسی و گزارش ضابطین دادگستری، طرق متعارف و مفید علم نوعی محسوب می‌شود. نتیجه نهایی در مورد حجیت علم شخصی یا نوعی قاضی، اگرچه روشن است، اما به دلیل ارتباطی که با بحث بعدی دارد، آنجا مطرح خواهیم کرد.

بند سوم: طریقت یا موضوعیت داشتن علم قاضی

چنانچه برخی اصولیین از جمله شیخ انصاری بیان نموده اند، تفاوت میان علم طریقی با علم موضوعی در این است:

۱- در علم طریقی، حکم بر موضوع مترتب شده است چه علم بدان پیدا شود یا نشود. در حالی که در علم موضوعی، حکم هنگامی حمل می‌شود که علم به موضوع وجود داشته باشد؛ مثلاً اگر گفته باشد اکرم العالم (عالم را اکرام کن) اکرام هر عالمی واجب است؛ چه بدانیم و چه ندانیم. اما اگر گفته باشد عالمی را که می‌شناسی باید اکرام کنی، وجوب اکرام بر عالمی که شناخته شده باشد تعلق گرفته است، بنابراین اگر عالمی را که نمی‌شناسی اکرام نکنی، مورد مواخذه قرار نخواهی گرفت و لازم نیست به دنبال شناخت او باشی.

۲- در علم طریقی، چون قانون‌گذار کاری به علم ندارد، بنابراین اگر کسی متوجه خطاب شد و بدان علم پیدا کرد، از هر طریقی که این علم حاصل شده باشد، ولو از طریق رمل، جفر، کشف و غیره حجت است و باید بدان عمل کند، اما در جایی که علم در موضوع خطاب اخذ شده باشد، شارع می‌تواند آن را به طرق خاصی مقید سازد مثلاً اینکه علم، فقط در صورت حصول از طریق بینه، قسم و اقرار اعتبار پیدا می‌کند نه از هر طریقی. (انصاری، ۱۴۳۵ق، ج ۱، ص ۳۳). در نتیجه ما بر این باوریم که در باب قضا، به دلیل اینکه خود شارع، علم را مدخلیت داده است، و می‌تواند برای آن شروطی قرار دهد، لذا اولاً علم موضوعیت دارد نه طریقت، و اگر قاضی از طرق معهود اطمینان پیدا نکرد، نمی‌تواند حکم کند. ثانیاً این علم باید از طرق خاصی (بینه، قسم و اقرار) باشد، نه از طرق دیگر از جمله علم شخصی قاضی. به عبارت دیگر علم قاضی در صورتی می‌تواند ملاک قرار بگیرد که نوعی باشد نه شخصی.

بخش سوم: جایگاه فقهی علم قاضی

موضوع استناد قاضی به علم خویش، به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا از دیر زمان میان فقهای شیعه (حلی، ۱۳۸۷ش، ج ۴، ص ۳۱۲ / شهید اول، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۷۸-۷۷) و

هم‌چنین عامه (عربیان، ۱۳۸۵ش، ص ۴۹) مورد بحث قرار گرفته است و در محافل علمی فقهی مطرح بوده است. شماری از فقها بر این عقیده اند که قاضی در همه جرائم، اعم از حق الله و حق الناس می‌تواند به علم خویش عمل کند. (سید مرتضی، ۱۲۷۵ش، ص ۱۶۰-۱۵۹/الحلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۴۶ - ۵۴۲)؛ برخی نیز قائل به عمل قاضی به علم خویش نیستند (مومن، ۱۳۷۸ش، ص ۴). و تعدادی نیز بین حق الله و حق الناس قائل به تفصیل شده اند. (همان). اگر چه ظاهر اصحاب اتفاق نظر دارند که امام معصوم (علیه السلام) به طور مطلق، چه در حق الله و چه در حق الناس، به علم خویش حکم می‌کند (مومن، ۱۳۸۱ش، ص ۱). چرا که علم و عصمت او مانع از خلاف است. اما آنچه محل بحث است، قضای غیر معصوم می‌باشد که در این موضوع، چنانچه ذکر شد، اقوال متعددی وجود دارد که اجمالا به بیان آن خواهیم پرداخت:

۱- بیشتر فقهای شیعه و برخی از فقهای عامه (سید مرتضی، ۱۲۷۵ش، ص ۱۶۰-۱۵۹/الحلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۴۶ - ۵۴۲)، اعتبار علم قاضی را به طور مطلق پذیرفته‌اند. در میان فقهای شیعه، نخستین اثر مکتوب که به این موضوع پرداخته است، سید مرتضی است که در کتاب انتصار (ص ۱۶۰-۱۵۹) به اثبات اعتبار علم قاضی پرداخته و با نقل عباراتی از ابن جنید اسکافی که با حجیت علم قاضی مخالفت می‌ورزیده است، به پاسخگویی اشکالات وی می‌پردازد. (همان) البته لازم به ذکر است که در فقه شیعه ادعای اجماع نیز نسبت به حجیت علم قاضی شده است که به آن خواهیم پرداخت.

۲- بسیاری از فقهای اهل سنت و برخی از حقوق دانان، علم قاضی را به طور مطلق بی اعتبار دانسته‌اند. که این نظریه یکی از دو نظر شافعی است و به ابوحنیفه و مالک نیز نسبت داده شده است. (مومن، ۱۳۷۸ش، ص ۴).

۳- برخی نیز حجیت علم را تنها منحصر در حقوق الناس دانسته‌اند و با استناد به علم، برای اثبات حدود الهی، مخالفت ورزیده‌اند. نخستین کسی که از میان فقهای شیعه این نظر را ابراز کرده است، ابن حمزه بوده است. این نظریه در میان اهل سنت نیز معتقدانی داشته است؛ از جمله سرخسی به دلیل استحسان، کاشانی با استناد به قاعده درء الحدود احتیاط، و شوکانی به موجب روایتی از خلیفه دوم، این نظریه را پذیرفته‌اند. (همان)

۴- گفته شده است، ابن جنید در اظهار نظر دیگری در کتاب مختصر احمدی، اعتبار علم را در حقوق الله پذیرفته و در حقوق الناس انکار کرده است. (همان).

۵- برخی از فقهاء نیز، قضاوت بر اساس علم را منحصر به امام معصوم یا ولی فقیه دانسته‌اند. (حیدری، ۱۳۹۳ش، ص ۹۶). به این بیان که در اصول فقه اثبات شده که حجیت علم، ذاتی است، و مانند هر امر دیگر ذاتی، نیازمند دلیلی برای اثبات نیست. از سوی دیگر در باب قضاوت، اصل نخستین که به آن استناد می‌شود، آن است که حکم از آن خداوند است و حکم هیچ کسی بر دیگری نافذ نیست. حال این پرسش مطرح است که در این بحث، به کدام اصل باید تکیه کرد؟ ممکن است تصور شود بر اساس اصل حجیت ذاتی علم، حجیت علم قاضی نیز نیازی به دلیل ندارد؛ بلکه باید دلایل عدم حجیت آن را بررسی کرد. اما باید گفت اصل مورد اتکا در این موضوع، اصل عدم حجیت علم قاضی است و مسئله اعتبار ذاتی علم، ارتباطی به این موضوع ندارد؛ چرا که اصل اخیر، حجیت علم را فقط برای شخص قاضی اثبات می‌کند؛ اما در باب قضا، صحه گذاشتن بر حکم و ترتیب اثر دادن به آن مطرح است و توسط شخص ثالث صورت می‌گیرد. این که آیا قلمرو اعتبار علم قاضی تا حدی باشد که موجب سقوط دعوا گردد و دیگران ملزم به پایبندی به آن باشند یا خیر، در اختیار قانون‌گذار است. از این رو اعتبار علم قاضی، همانند اعتبار بینه و سوگند، نیاز به دلیل دارد و تا وقتی دلیلی بر اعتبار آن نیابیم، اصل عملی بر عدم آن استوار است.

۶- برخی نیز بر این عقیده شده‌اند که قضاوت بر اساس علم، برای قاضی واجب نیست؛ بلکه جایز است و دلایل فقهی فقط «عدم قضاوت بر خلاف علم» را اثبات می‌کند. (همان). پس با توجه به تفصیل فوق، می‌توان چنین گفت که در بحث حجیت یا عدم حجیت علم قاضی؛ و به عبارت دیگر، صحت یا عدم حکم از روی علم، برای قاضی در متون فقهی، نظریات ذیل وجود دارد:

- الف) جواز حکم به علم به طور مطلق.
- ب) عدم جواز حکم به علم به طور مطلق.
- ج) جواز حکم به علم در حق الناس و عدم آن در حق الله.
- د) جواز حکم به علم در حق الله و عدم جواز حکم در حق الناس.
- ه) تفاوت بین مبادی و اسباب علم.

در میان اقوال فوق، چنانچه بیان شد، نظر اکثر فقهاء شیعه بر حجیت علم قاضی است. و از آنجا که بررسی تمامی اقوال فوق و بیان تفصیلی ادله موافقین و مخالفین این نظریه، در مقاله‌ی دیگری از نگارنده تحت عنوان «بررسی فقهی حقوقی علم قاضی و تقابل آن با سایر

ادله، ۱۳۹۹» بیان شده است و ذکر مجدد آن در این اثر تطویل بلا طائل خواهد بود، در اینجا تنها به بیان برخی از ادله موافقین حجیت علم قاضی که در راستای تبیین بهتر موضوع این اثر است، میپردازیم.

بخش چهارم: ادله قرآنی حجیت علم قاضی

در این بخش، ابتدا آیات مورد نظر را در سه دسته بیان نموده و سپس به نحوه استدلال و بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

الف. آیات اثبات کننده لزوم برقراری قسط در قضاوت:

۱- «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (سوره ص، آیه ۲۶)؛ ای داود ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم، در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد، کسانی که از راه خدا گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند».

۲- «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (سوره نساء، آیه ۵۸)؛ خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن برسانید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید از روی عدالت داوری کنید، خداوند پند و اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست». بنابراین آیات و آیات پرشمار دیگری، قاضی مامور شده است که به عدل حکم کند و عدل چنین اقتضا می‌کند که طبق علمش عمل کند تا حق کسی ضایع نگردد. با این استنادات، برخی بر این عقیده شده اند که اگر قاضی به علم خود عمل کند، حکم او طبق عدالت خواهد بود. به بیان دیگر زمانی که قاضی حقیقت را در می‌یابد، به ناچار باید به مقتضای علم خود عمل کند، هر چند دلیلی برای اثبات و توجیه این قناعت وجدانی در دسترس نداشته باشد؛ زیرا از انسان عادل نمی‌توان انتظار داشت که برخلاف یقین خود رای دهد و در چارچوب تشریفات و اصول محصور بماند. حتی در برخی آیات، کسی که به آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکند، کافر، ظالم و فاسق دانسته شده است. مانند آیه شریفه «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده

حکم نمی‌کنند ظالم هستند». و یا آیه شریفه «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند فاسق هستند». پس عالم به حق اگر سکوت کند، مصداق کسی است که حکم به ما انزل الله نکرده است و اگر برخلاف آنچه می‌داند (صرفاً بر اساس بینه و اقرار در صورتی که به نادرستی آن‌ها اطمینان دارد) نیز حکم کند، بدتر است زیرا حکم به غیر ما انزل الله کرده است.

در پاسخ به استدلال فوق می‌گوییم: اولاً، این دلیل صرفاً برای حق الناس قابل قبول است تا حق آنان ضایع نگردد؛ اما در مورد حق الله چون ضایع شدن حق کسی مطرح نیست، و با توجه به توصیه‌هایی که به استتار و توبه شده است، این دلیل کافی نخواهد بود. ثانیاً، اگر امر به حق و عدل به طور مطلق واجب بود، پس نیازی به طرح دعوا نبود و قاضی باید می‌توانست راساً به بازگرداندن حق به صاحبش اقدام کند ولو صاحب حق مطالبه حق نکرده باشد. در حالی که در حق الناس، به اتفاق فقها، باید ذی حق مطالبه حق کرده باشد و اگر ذی حق مطالبه نکند یا قبل از طرح در دادگاه از حق خود بگذرد، حد شرعی ساقط است. به بیان دیگر، حق تمام الموضوع نیست بلکه جزء موضوع است و اجزای دیگر آن، حجت و دلیل و تقاضای ذی حق است. و این احتمال وجود دارد که حجت و دلیل، صرفاً بینه و یمین و اقرار باشد نه علم قاضی. به بیان دیگر، تمامیت این دلیل متوقف بر آن است که دلیلی مبنی بر این که قضاوت باید طبق موازین شرعی باشد در دست نباشد و گرنه با وجود آن دلیل، تنها عدل در قضاوت کافی نیست، بلکه باید بر مبنای همان موازین باشد. لذا از این آیات نمی‌توان حجیت علم قاضی را به دست آورد و از عنوان حق و عدل و حکم به ما انزل الله، نمی‌توان لزوم عمل به علم را اثبات کرد. درست است که قاضی نباید برخلاف حق و عدل و ما انزل الله، حکمی صادر کند و به طور طبیعی نباید برخلاف علمش (اگر مخالف با بینه و اقراری است که اقامه شده) حکم دهد، اما این که موظف باشد طبق علم شخصی اش بدون بینه و اقرار حکم کند، از این ادله به دست نمی‌آید.

ب. آیات دال بر تعلق احکام بر عناوین واقعی

به عبارت بهتر، این قسم، آیاتی هستند که احکامی مانند اجرای حدود را معلق بر تحقق واقعی عنوان می‌نماید؛ نه آن که آن را بر اثبات موضوع از راه‌های معمول شرعی وابسته کرده باشد. به عنوان نمونه در دو آیه شریفه ذیل: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً

بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (سوره مائده، آیه ۳۸)؛ دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید، و خداوند توانا و حکیم است. و «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (سوره نور، آیه ۲)؛ زن و مرد زناکار را هر یک، صد تازیانه بزنید، و هرگز در دین خدا رافت (و محبت کاذب) شما را نگیرد اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان مجازات آنها را مشاهده کنند. مخاطب، قضات و حاکمان هستند و بر آنان واجب است هر گاه به تحقق وصف، علم یافتند حکم را جاری نمایند. چرا که موضوع حکم شرعی، شخصی است که دارنده این صفات باشد و برای شناخت دارنده این صفات، دو راه وجود دارد:

۱- از راه علم تعبدی؛ یعنی اموری مانند بینه و شهادت و اقرار که ظنون معتبر، و قائم مقام قطع می‌باشند، موضوع را احراز نماییم.

۲- از راه علم که قوی تر از ظنون معتبر است، موضوع و وصف را در یابیم و با تحقق وصف، اجرای حکم واجب است.

پس هرگاه برای قاضی مثلاً علم به تحقق وصف سرقت و زنا پیدا شد، بر او واجب است تا طبق آن عمل کند. زیرا سارق و زانی، کسی است که متصف به سرقت یا زنا باشد نه آنکه به زنا یا سرقت اقرار کند یا بینه علیه او اقامه شود و نمی‌توان کسی را که به زنا و سرقت اقرار کرده یا بینه بر او اقامه شده، به طور مطلق زانی و سارق دانست. به پیروی از دستور شارع است که حکم زانی و سارق بر آنان بار می‌شود گر چه ممکن است زنا و سرقت نکرده باشد، اما آن کس که در حقیقت زنا و سرقت کرده و علم به آن پیدا شود، او در حقیقت زانی و سارق است. پس وقتی در باب حدود این مطلب به اثبات برسد (که می‌توان با علم قاضی، حکم زنا و سرقت را صادر کرد) در موارد دیگر به طریق اولی این مطلب به اثبات می‌رسد. در حق الناس تقریباً اتفاق نظر وجود داشت که قاضی می‌تواند به علم خود عمل کند و اختلاف در حق الله بود. وقتی که طبق آیات فوق بتوان در حق الله با علم قاضی حدود را جاری کرد، به طریق اولی در حق الناس هم می‌توان طبق علم قاضی حکم کرد. اگر کسی ایراد بگیرد که اقرار و بینه موضوعیت دارد و کاری به کشف واقع نداریم؛ در پاسخ می‌گوییم که مقتضای ادله بینه و اقرار این است که از باب طریقتی قرار داده شده است نه موضوعیت. بنابراین، اگر از راه دیگری مانند علم، به واقع پی ببریم، باید بر اساس آن حکم کنیم.

ایراد این استدلال این است که اولاً؛ این قبیل آیات در مقام بیان حکم الهی است اما چگونگی اثبات آن جرائم و به کیفر رساندن مجرم و شرایط قاضی و... خارج از قلمرو آن ادله است. بنابراین، آیه اطلاقی ندارد که بتوان برای حجیت علم قاضی به آن استناد کرد. مثلاً اگر کسی که قطعاً مرتکب این اعمال شده، توبه کند، به اتفاق فقها حد از او برداشته می‌شود و این گونه نیست که در هر صورت باید مجازات شود. یا اگر هر کس بخواهد طبق آیه مذکور، با سارق و زانی برخورد کند، هرج و مرج در جامعه به وجود می‌آید. یا در مورد آیه سرقت مسلماً صرف تحقق سرقت و علم قاضی به آن برای اجرای حد کافی نیست، بلکه باید ذی حق بخواهد. روایت حسین بن خالد که در بخش بعد خواهد آمد، به صراحت بر این مطلب دلالت دارد که در مورد سرقت، صرفاً حاکم می‌تواند مانع از سرقت شود نه این که حد را بر سارق اجرا کند، چرا که این مورد از موارد حقوق الناس است و باید ذی حق طلب کند. ثانیاً؛ با توجه به سخت گیری شارع در اثبات زنا، معلوم می‌شود نظر اولی شارع بر مجازات نیست به ویژه که به توبه و عدم اقرار نیز توصیه کرده است. مگر بزه به صورت علنی واقع شده و به جامعه آسیب رسانده باشد که در این صورت، با شهادت چهار شاهد مجرم را باید مجازات کرد هرچند اگر با کمتر از این تعداد هم، برای قاضی علم حاصل آید. از این رو برخی از فقها که قائل به حجیت علم قاضی نیز هستند، این موارد را استثنا کرده و اجازه اجرای حد را به قاضی نداده‌اند. چنان که سیره معصومان نیز چنین بوده است. اگر در مواردی، ترکیبی از حق الناس و حق الله وجود داشته باشد مانند سرقت یا زنا به عنف، برای اینکه حق کسی ضایع نگردد، در صورت خواستن ذی حق و حصول علم و اطمینان قاضی به صحت ادعا از طرق متعارف که قابل ارائه برای دیگران باشد، مجازاتی برای مرتکب خلاف تعیین می‌شود گرچه حد شرعی اجرا نمی‌گردد.

ج. آیات مبین لازم آمدن ترک امر به معروف و نهی از منکر

این دسته آیاتی هستند که بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارند و لازمه‌ی عمل نکردن بر طبق علم، این است که امر به معروف و نهی از منکر ترک شود. صاحب جواهر (نجفی، ۱۳۸۰ش، ج ۴۰، ص ۱۰۸) در توضیح این دلیل معتقد است که هر گاه قاضی به بطلان دعوای یکی از دو طرف علم دارد، اگر واجب نباشد کسی را که بر باطل است منع کند، لازمه آن، این است که نهی از منکر واجب نباشد و چون نهی از منکر واجب

است، پس باید به علمش عمل کند. البته واضح است که در مورد حق الناس، باید مطالبه نیز صورت پذیرد و گر نه قاضی نمی‌تواند پیش از مطالبه اقدام کند. این دلیل نیز وافی به مقصود نیست زیرا اولاً؛ مصادره به مطلوب است، یعنی اگر امر به معروف و نهی از منکر به طور مطلق واجب بود پس نیازی به طرح دعوا نبود و باید قاضی یا هر کسی که علم به ناحق بودن کسی دارد، بتواند به طور مستقل برای بازگردان حق به صاحبش اقدام کند و جلو منکر را بگیرد ولو صاحب حق مطالبه نکند در حالی که چنین نیست. بنابراین از عنوان نهی از منکر نمی‌توان عمل به علم را مطلقاً اثبات کرد. آنچه مسلم است این است که قاضی نباید بر خلاف علمش حکم کند. اما اینکه موظف است بر طبق علم، عمل کند، از این دلیل به دست نمی‌آید. ثانیاً؛ هیچ ملازمه‌ای بین نهی از منکر با عمل به علم نیست بلکه قضا برای خود شرایطی دارد که باید مراعات شود. به بیان دیگر، این دلیل به ویژه نهی از منکر، یک وظیفه عمومی را برای مومنان مشخص می‌کند و به امر قضا کاری ندارد. ثالثاً؛ وجود امر به معروف و نهی از منکر مشروط به عدم ضرر است، در حالی که قضاوت با علم شخصی قاضی موجب ضرر به دستگاه قضایی و حیثیت قاضی می‌شود و اعتبار آنها را از بین می‌برد و این ضرر به مراتب بیشتر از این است که ذی حق به دیگری مراجعه کند و نتواند حقش را به اثبات برساند یا اینکه یکی از حدود اجرا نشود. قضاوت و مجازات به ویژه در حقوق الله با توجه به اینکه بزهکار به توبه و عدم اقرار توصیه شده، اصل نیست و شارع خواستار این نیست که بزهکار در هر صورت به مجازات برسد. پس نمی‌توان به این اطلاعات و عمومات برای اثبات حجیت علم قاضی تمسک کرد.

بخش پنجم: ادله روایی حجیت علم قاضی

قائلین به حجیت علم قاضی، به روایات متعددی برای اثبات ادعای خود استناد کرده‌اند که می‌توان آنها را به دو دسته روایات مقبول و روایات مردود تقسیم کرد؛ اما در این اثر برای پرهیز از تطویل بیش از حد، تنها به ذکر، بررسی و نقد دو مورد از آن روایات که از اعتبار نسبی بیشتری برخوردار هستند بسنده شده است.

۱- روایت امام صادق (علیه السلام) که در اکثر کتب روایی شیعه نقل شده است، از جمله

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی که چنین نقل نموده‌اند:

«قضات چهار دسته اند که سه دسته آنها در آتش و یک دسته در بهشت اند. آنکه قضاوت به باطل می‌کند در حالی که علم به بطلان آن دارد در آتش است، و آنکه قضاوت به باطل می‌کند در حالی که علم به آن ندارد در آتش است، و آنکه قضاوت به حق می‌کند در حالی که علم به آن نداشته در آتش است، و آنکه قضاوت به حق می‌کند در حالی که علم به آن داشته در بهشت است...» (کلینی، ج ۷، ص ۴۰۷).

از آنجا که ظاهر این روایت این است که تنها فردی مستحق بهشت است که اولاً به حق حکم کند و ثانیاً حکم او به حق از روی علم باشد، این گونه برداشت می‌شود که قضاوت باید از روی علم صورت پذیرد و اگر کسی بخواهد این حدیث را بر قضاوت به مقتضای بینه حمل کند، دلیلی بر آن ندارد. اگر چه برخی در پاسخ به این روایت، آن را تخصیص داده‌اند و فرموده‌اند این روایت با توجه به قرائن و شواهد موجود در کلام، در مورد حق الناس و اختلاف بین مردم است و نمی‌توان آن را به طور مطلق پذیرفت، اما اثری از این شواهد و قرائنی که دال بر این مدعی داشته باشند پیدا نکردیم.

۲- روایت امام صادق (علیه السلام) که مرحوم کلینی (ره) در الکافی با سند خویش به واسطه حسین بن خالد نقل نموده است:

«بر امام واجب است زمانی که زنا یا شرب خمر فردی را مشاهده نمود، بدون نیاز به بینه حد را بر وی جاری نماید... اما زمانی که سرقتی را مشاهده نمود، باید او را براند و باز دارد و نهی کند و رهایش سازد... چون اگر حق خداوند باشد بر امام واجب است آن را اقامه کند و اگر حق مردم باشد، برای خود مردم است...» (همان). در بررسی سندی این روایت، شخص حسین بن خالد، محمد بن احمد المحمودی و پدرش وجود دارند که در کتب رجالی توثیق نشده‌اند، اگرچه عباراتی در رجال کشی دال بر مدح محمد و احمد محمودی وجود دارد.

۱. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِحَقٍّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ وَ قَالَ ع الْحُكْمُ حَكْمَانِ حُكْمُ اللَّهِ وَ حُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ فَمَنْ أَخْطَأَ حُكْمَ اللَّهِ حَكَمَ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ»

۲. «عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَحْمُودِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْوَاجِبُ عَلَى الْإِمَامِ إِذَا نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ يَزْنِي أَوْ يَشْرَبُ الْخَمْرَ أَنْ يُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيِّنَةٍ مَعَ نَظَرِهِ لِأَنَّهُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ إِذَا نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ يَسْرِقُ فَالْوَاجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَزْبِرَهُ وَ يَنْهَاهُ وَ يَمْضِي وَ يَدَعُهُ قُلْتُ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّ الْحَقَّ إِذَا كَانَ لِلَّهِ فَالْوَاجِبُ عَلَى الْإِمَامِ إِقَامَتَهُ وَ إِذَا كَانَ لِلنَّاسِ فَهُوَ لِلنَّاسِ...»

مثلا در توقیع امام عسکری(علیه السلام) در مورد محمودی چنین آمده است: «واقراه علی المحمودی فما احمدنا له لطاعته» در مورد پدرش نیز از امام هادی(علیه السلام) چنین نقل شده است: «قد مضی ابوک رضی الله عنه و عنک و هو عندنا علی حاله محموده و لن تبعد عن تلک الحال» و در مورد حسین بن خالد، وی میان دو نفر مردد است: یکی حسین بن خالد صیرفی که از اصحاب امام کاظم و امام رضا (علیهما السلام) بوده و مدح شده است و دیگری، حسین بن خالد خفاف که از اصحاب امام صادق(علیه السلام) بوده که مرحوم آیت الله خوئی وثاقت وی را اثبات نشده دانسته اما جرح یا ردی هم در مورد وی وجود ندارد و می‌توان آن را پذیرفت؛ بنابراین روایت حسنه می‌باشد.

در بررسی دلالتی این روایت، آنچه حائز اهمیت است، این است که در صدر حدیث حکم به اقامه حد بر امام واجب دانسته شده است و دلیل مذکور آن است که امام(علیه السلام) امین خداوند در زمین است، اما این دلیل باعث نمی‌شود که ما حکم روایت را مقید به امام معصوم نماییم. زیرا چنانچه روشن است قضاوت شعبه‌ای از منصب ولایت است که از آن امام معصوم و پس از ایشان، به عهده فقیهان گذاشته شده است. همان گونه که در احادیث آمده است: «الفقها امناء الرسل». ذکر لفظ امام در حدیث، به اعتبار یکی از مناصب سه‌گانه امام، یعنی قضاوت است و دو منصب دیگر که عبارت از حکومت و بیان احکام می‌باشد، منظور نبوده است. اگرچه ممکن است گفته شود این روایت، فقط قضاوت به علم را برای ولی فقیه اثبات می‌کند. نکته قابل توجه در مورد این روایت این است که استناد به این روایت، مطابق با مدعی نیست؛ چراکه از این روایت حداکثر حجیت علم قاضی در حق الله اثبات می‌شود. به عبارت دیگر مدلول این روایت، تفکیک بین حق الله و حق الناس است؛ زیرا در این روایت به صراحت آمده است که هرگاه امام ببیند مردی زانی یا شرابخوار است، باید حد را بر او جاری کند و در این صورت نیازی به ادله اثباتی دیگر ندارد. اما در مورد سرقت چنین نیست و اگر امام کسی را دید که سرقت می‌کند، باید او را نهی کند. سپس در مقام بیان علت جدایی این دو حکم آمده است که زنا و شرب خمر از حقوق الله است و امام باید حقوق الله را اقامه نماید. اما در حق الناس امام نمی‌تواند به طور مستقیم حکم را اجرا نماید. بنابراین از این عبارات در می‌یابیم که قاضی نمی‌تواند خودش، سارق را مورد محاکمه و حد قرار دهد اما در صورتی که از طرف صاحب حق اقامه دعوا شده باشد، روایت دلالتی ندارد که قاضی نتواند به علم خود عمل نماید. نکته مهم و حائز اهمیت دیگر در مورد این

روایت و نتیجه فوق، این است که: این روایت به ظاهر، مغایر است با اطلاق آنچه در برخی از مواد ق.م.ا آمده است که در آینده بدان اشاره خواهد شد مبنی بر اینکه با علم قاضی، سرقتی که موجب حق است به اثبات می‌رسد و قاضی به طور مستقل می‌تواند به اجرای حد اقدام نماید. اما پاسخ این است که حد سرقت، پیش از طرح در دادگاه، از مصادیق حقوق الناس است و قاضی نمی‌تواند قبل از مطالبه ذی حق به آن اقدام کند؛ اما پس از آنکه از سوی ذی حق مطالبه شد و نزد قاضی به اثبات رسید، از حقوق الله محسوب می‌شود، که روایاتی نیز در این باره موجود است.

بخش ششم: ادله عقلی حجیت علم قاضی

دلیل اول: لزوم فسق حاکم در صورت عدم قضاوت به علم

این دلیل توسط سید مرتضی و صاحب جواهر (خوهرسندیان، ۱۳۸۳ ش، ص ۶۵). و بسیاری از دیگر فقهاء ذکر شده است. مفاد این دلیل آن است که اگر قاضی مطابق علم خود حکم نکند، مستلزم توقف حکم است که بر خلاف مصالح عامه می‌باشد، چراکه با هدف قانون‌گذار از نصب قاضی در تعارض می‌باشد و اگر قاضی بر خلاف علم خود حکم کند، این عمل موجب فسق وی می‌گردد و هر دو راه باطل خواهد بود. صاحب جواهر در توضیح این دلیل گفته است: مثلاً اگر مردی همسرش را نزد قاضی سه بار طلاق گفته باشد و بعد انکار کند، طبق قاعده باید ادعای آن مرد با قسم در نزد قاضی پذیرفته شود در حالی که قاضی می‌داند او سه بار طلاق داده است. حال اگر قاضی به علمش عمل نکند، یعنی او را قسم بدهد و زن را به او تسلیم کند، این به منزله فسق قاضی است (زیرا مطمئن است که نکاح این زن برای آن مرد بدون محلل، جایز نیست) و اگر چنین نکند یعنی قضاوت نکند، در این صورت بدون دلیل قضاوت را تعطیل کرده است و چون این دو باطل است پس باید به علمش عمل کند. این دلیل از چند جهت نمی‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد: اولاً؛ این استدلال از آنجا که مستلزم دور است، باطل است؛ زیرا در صورتی حکم بر خلاف علم قاضی، موجب فسق او می‌شود که قبل از آن، اعتبار علم قاضی در مقام قضاوت و داوری ثابت شده باشد و با این دلیل نمی‌توان علم قاضی را حجت کرد. هم‌چنین زمانی استنکاف بی جهت از صدور حکم لازم می‌آید که قبل از آن، جواز حکم بر طبق علم قاضی ثابت شده باشد در حالی که مستدل با همین دلیل می‌خواهد علم قاضی را ثابت کند. ثانیاً؛ در مثال فوق اگر قاضی ای

که شاهد سه طلاق بوده به عنوان قاضی شاهد طلاق بوده است، پس همان حکم همچنان باقی است و تا محلی واسطه نشده، زن به نکاح آن مرد در نمی‌آید. اگر هم قاضی صرفاً به عنوان شاهد بر سه طلاق حاضر بوده و در آن زمان قاضی نبوده است، می‌تواند نزد قاضی دیگر شهادت دهد و چنانچه دیگر شرایط وجود داشت، این شهادت پذیرفته می‌شود. اما اینکه به صرف دانستن می‌تواند حکم کند، با این استدلال صحیح نیست. ثالثاً؛ می‌توان گفت قاضی می‌تواند به آنچه علم دارد، حکم نکند و دعوا را به دادگاه دیگر ارجاع دهد؛ آنگاه خود به عنوان شاهد در آن محکمه حضور یابد. و در این صورت (ارجاع پرونده به قاضی دیگر و حضور به عنوان شاهد) دیگر هیچ کدام از آن دو محذور را پیش نخواهد آورد. واز همین رو است که حضرت امام خمینی (قدس سره) نیز در تحریر الوسیله این گونه نظر داده‌اند که «جایز نیست برای قاضی حکم به بینه اگر مخالف با علمش باشد یا قسم دادن کسی را که به نظر او دروغ گوست. آری، می‌تواند قضاوت در این موارد را در صورتی که بر او متعین نباشد، بر عهده نگیرد» (موسوی خمینی، ۱۴۰۵، ج ۲، مسئله ۷).

دلیل دوم: اولویت علم نسبت به بینه از نظر انکشاف واقع

این دلیل عقلی که مورد استناد شهید ثانی در مسالک، شیخ طوسی در خلاف، صاحب ریاض، سید مرتضی و... قرار گرفته است، عبارت است از اینکه دلیل حجیت بینه، کشف از واقع است؛ در حالی که کشف از واقع در علم قوی‌تر از بینه است؛ پس علم به طریق اولی حجت می‌باشد و وقتی قاضی علم به واقع دارد، دیگر نیازی به بینه ندارد. به عبارت دیگر، چگونه ممکن است شارع حکیم، عمل به بینه را مجاز بشمارد و علم را نفی کند؟ ضمن آنکه فرقی هم بین علم معصوم با دیگران نیست. اعتبار این دلیل بنا بر مبنای «تتمیم کشف» در بحث حجیت امارات، روشن است. براساس این مبنای، که مرحوم نائینی آن را برگزیده است، دلیل اعتبار امارات آن است که چون شارع مقدس، کشف ناقص و ظن حاصل از امارات را به صورت تعبدی می‌پذیرد؛ پس ما آن را علم تعبدی به حساب می‌آوریم و برای ما همانند علم، حجت است. حال اگر دلیلی وجود داشته باشد که از حیث کاشفیت، قوی‌تر از ظن باشد، به طریق اولی حجت است. پس باید به حجیت علم قاضی در برابر بینه و امارات حکم کرد.

۱. « لا یَجُوزُ لَهُ الْحُكْمُ بِالْبَيِّنَةِ إِذَا كَانَتْ مُخَالَفَةً لِعِلْمِهِ أَوْ إِحْلَافٍ مَن يَكُونُ كَاذِبًا فِي نَظَرِهِ ».

دلیل سوم: لازم آمدن عدم کارایی علم

برخی عدم اعتبار علم قاضی را موجب عدم کارایی فقه دانسته اند. به این معنا که در جرایم منافی عفت، متهم اقرار نمی‌کند و اگر برای اقرار وی نیز شرایط خاصی قائل شویم، اقرار هم موضوعاً منتفی است چون فرض بر این است که تجاوز با زور و عنف صورت گرفته است لذا شاهدهی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. در نتیجه، در چنین مواردی، فعل ارتكابی را نمی‌توان ثابت کرد و بدین ترتیب امنیت جامعه سخت به مخاطره می‌افتد و موجبات نگرانی شهروندان فراهم می‌شود. در پاسخ، چنین می‌توان گفت: اولاً؛ با اینکه جمهور فقها علم قاضی را حجت دانسته‌اند در عین حال این گونه موارد برای اجرای حد، مقید به اقرار و چهار شاهد است پس با پذیرش حجیت علم قاضی، این مسئله حل نمی‌شود. ثانیاً؛ عدم اجرای حد و حق الله در این گونه موارد به معنای نادیده گرفتن حق الناس نیست بلکه قاضی می‌تواند در صورت صحت ادعای مدعی که با کارهای کارشناسی صورت می‌گیرد، مجازاتی - غیر از حد شرعی - برای متجاوز تعیین کند تا حق کسی ضایع نگردد. این در فقه آمده است که عدم اثبات حق الله یا برداشته شدن آن، به معنای نادیده گرفتن حق الناس نیست، مثلاً اگر محارب یا دزد پیش از دادگاه توبه کند، یقیناً حد شرعی از آن‌ها برداشته می‌شود ولی اموالی را که به سرقت برده، باید به صاحبانش بازگرداند یا اگر مرتکب عملی شده که مستوجب قصاص است، نادیده گرفته نمی‌شود.

بخش هفتم: اجماع

بر حجیت علم قاضی، ادعای اجماع و شهرت عظیم شده است. به عنوان نمونه می‌توان به سید در انتصار، ابن زهره در غنیه، شیخ طوسی در خلاف و ابن ادریس در سرائر، اشاره نمود (هاشمی‌شاهرودی، ۱۳۷۵ش، ص ۲). که بر جواز عمل قاضی به علم خودش مطلقاً، ادعای اجماع کرده اند. و صاحب جواهر نیز نه تنها این اجماع را حجت دانسته، بلکه تمامی ادله یاد شده را بی اعتبار می‌شمرد و محکم ترین دلیل را اجماع ذکر می‌کند. (همان). سید محمد کاظم یزدی نیز معتقد است: «مشهور فقها بر آنند که حاکم و قاضی می‌تواند به علم خود - حتی بدون اقرار و بینة - هم در حق الناس و هم در حق الله، قضاوت کند و عده ای از فقها مانند شیخ طوسی و غیر آن بر این نظر ادعای اجماع کرده اند.» (کلانتری، ۱۳۹۴ش، ص ۵). ایراداتی که می‌توان به این اجماع گرفت به شرح ذیل است: اولاً؛ این

اجماع، اجماع مدرکی بوده و فاقد اعتبار است. ثانیاً؛ اجماع با توجه به ادله دیگری که اقامه شده به عنوان دلیل مستقلى که این احتمال را تقویت کند که از معصوم (علیه السلام) چیزی به دست آنان رسیده، تلقی نمی‌شود و روشن است کسانی که این نظریه را قبول کرده اند با همان ادله بوده است. ثالثاً؛ حداقل با اطلاق این اجماع، ابن جنید، ابوصلاح حلبی، ابن همزه و خود شیخ در نهاییه مخالفت کرده‌اند. (هاشمی‌شاهرودی، ۱۳۷۵ش، ص ۳). لذا معلوم نیست معقد اجماع چه بوده است؟ پس باید به سراغ ادله دیگر رفت و آن‌ها را مورد بررسی قرار داد.

به عنوان جمع بندی مطالب فوق میتوان بیان داشت: از هیچ کدام از این ادله، حجیت علم قاضی بدون بینه در حقوق الله اثبات نمی‌شود. صاحب جواهر نیز به این امر اذعان کرده و معتقد است: «در هیچ یک از ادله مذکور به جز اجماع، دلالتی بر حجیت علم قاضی وجود ندارد.» در عین حال می‌پذیریم که نمی‌توان به طور مطلق از علم قاضی چشم پوشیده و انسانی عدالت گستر را به ماشین مامور اجرای قانون و اعمال اصول دادرسی و اثبات تبدیل کرد؛ بلکه او باید با ارزیابی دلایل، قانع شود که حق با کیست؟ به بیانی دیگر، حجیت و اعتبار بینه به طور مطلق حجت نیست، بلکه در صورتی حجت است که علم به خلاف آن نداشته باشد. اما این بدان معنا نیست که علم شخصی قاضی پیش از طرح دعوا یکی از طرق اثبات دعوا باشد. بنابراین، قاضی می‌تواند جهت دستیابی به علم از اسبابی چون مشاهده و معاینه پزشکی قانونی و نظر کارشناسان و اهل خبره و قرائن قریب به حس و... استفاده کند، همان‌طور که امیرالمومنین (علیه السلام) با کاربرد فنون مختلف، قضاوت‌های بدیعی از خود به یادگار گذاشته‌اند. در انتهای این مبحث به بیان نظریه همین مسئله از تحریر الوسیله امام خمینی (ره) می‌پردازیم: «بر قاضی جایز است که بدون بینه و اقرار و قسم در حقوق الناس و حقوق الله، حکم به علم خویش نماید، بلکه جایز نیست اگر بینه مخالف علم او بود یا قسم یاد کننده در نظر او دروغگو بود، به واسطه آن‌ها حکم نماید. آری جایز است که در این صورت متصدی امر قضا و داوری در چنین صورتی نشود، البته اگر تصدی آن، منحصر و متعین در او نباشد». (موسوی خمینی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، مسئله ۷).

^۱ «...يجوز للقاضي ان يحكم بعلمه من دون بینه و اقرار او حلف في حقوق الناس و كذا حقوق الله تعالى، بل لا يجوز له الحكم بالبینه اذا كانت مخالف لعلمه او احلاف من يكون كاذبا في نظره، نعم يجوز له عدم التصدي للقضاء في هذه الصورة مع عدم التعین عليه».

بخش هشتم: جایگاه حقوقی علم قاضی

در رسیدگی‌های قضایی اعم از حقوقی و جزایی علم قاضی جایگاه متفاوتی دارد به این معنا که در امور حقوقی، اختیارات قاضی در تحصیل دلیل و نهایتاً حصول علم و صدور حکم بر مبنای آن محدودتر است؛ در حالی که در امور جزایی، علم قاضی نقش بسزایی در اعتبار ادله ابرازی دارد لذا بر همین اساس در این نوشته، تاثیر علم قاضی در رسیدگی‌های قضایی، بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

بند اول: محوریت سیستم دلائل معنوی در حقوق ایران

اجرای سیستم دلائل قانونی در دادرسی‌ها که از دیرباز در اروپا متداول بوده، آزادی قاضی را در ارزیابی دلائل و بکارگیری آنها در اثبات جرم، محدود می‌کند. به تدریج با مخالفت برخاستن برخی از حقوق‌دانان با اجرای سیستم قانونی در دادرسی‌ها، خواستار برقراری سیستم دلائل معنوی شدند که با پذیرش این سیستم در واقع به قاضی این اجازه داده شده است که نسبت به دلائل ارائه شده به تحقیق و بررسی بپردازد و در صورت اقناع وجدانی نسبت به صحت و عدم صحت آنها با واقعیت، اقدام به صدور حکم نماید، یعنی دلائل اقامه شده در این سیستم در صورتی معتبر بود و ارزش اثباتی داشت که باعث حصول اقناع وجدانی قاضی گردد در غیر این صورت فاقد اعتبار بود. با مطالعه قوانین ایران نیز در می‌یابیم که سیستم دلائل قانونی مورد پذیرش قانون‌گذار نبوده و در تدوین و وضع قوانین از سیستم اقناع وجدانی و دلائل معنوی پیروی شده است و جز در چند جرم خاص (زنا، محاربه، شرب خمر و قذف) که سیستم قانونی بر آنها حاکم است، بر سایر جرائم کیفری دلائل معنوی حاکمیت دارد. با نگاهی به نظرات مشهور فقها نیز که بخشی از آنها در نیمه ابتدایی همین نوشته گذشت، می‌توان دریافت که آنها نیز در باب دلائل اثبات دعوی قائل به حجیت علم قاضی در حق‌الله و حق‌الناس شده‌اند و با توجه به اینکه بعد از انقلاب اسلامی مقنن به هنگام وضع قوانین، توجه خاصی به منابع فقهی و نظرات فقها داشته می‌توان گفت که در قانون وضع شده بعد از انقلاب از قید و بند حصری ادله خبری نیست و به سیستم دلائل معنوی توجه ویژه‌ای شده است. و با توجه به وضع موادی در باب حدود و نام بردن علم قاضی به عنوان یکی از دلایل اثبات آن جرایم (لواط، مساحقه، سرقت حدی و قتل) به این نکته می‌توان پی برد که مقنن در وضع قوانین کیفری پس از انقلاب توجه زیادی به

سیستم دلایل معنوی و اقناع وجدان قاضی داشته است و قانون‌گذار با وضع ماده ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ خواسته است تا با نظام حصر ادله به مخالفت و مبارزه خیزد و سیستم قناعت وجدانی قاضی یا دلایل معنوی را وارد سیستم قانون‌گذاری خود نماید و بین حق الله و حق الناس هم تفاوتی قائل نشده است و در هر دو مورد علم قاضی و قناعت وجدانی وی را در زمان صدور حکم به رسمیت شناخته است. با پذیرش سیستم دلایل معنوی به این نتیجه می‌رسیم که دلایل اثبات جرم در این سیستم جنبه طریقییت دارد نه موضوعیت و تمامی دلایل فقط راهی به سوی واقعیت امر می‌باشند و صحت و سقم آنها با واقعیت را قاضی با بررسی و تحقیق و بالاخره علم حاصله خویش تعیین می‌نماید.

بند دوم: موضوعیت داشتن علم قاضی، برخلاف سایر ادله

با بررسی سیستم دلایل معنوی به این نتیجه رسیدیم که دلایل همگی طریقییت دارند نه موضوعیت و فقط طریقی در جهت کشف حقیقت و واقعیت می‌باشند و ذاتاً حجیت ندارند و علت موضوعیت آن این است که خود شارع این علم را مدخلیت داده است. مطلبی که مسلم است، این است که دادرسی از مؤادی گواهی یا اقرار هیچگاه علم قطعی و یقینی حاصل نمی‌کند بلکه استفاده ظن می‌نماید به این معنی که علم و اطلاعی که دادرسی از گواهی کسب می‌نماید در معرض تکذیب است، هم کذب شهادت و هم کذب اقرار ممکن است ثابت شود و اعتبار و اثر آن اقرار و شهادت از بین برود، با وجود این به حکم قانون، قاضی باید در مقام جهل به موضوعات، به ظن حاصل از اقرار و شهادت توجه کند و آن را کاشف از واقع بداند، اما این کاشفیت که به حکم قانون‌گذار مقرر شده مانند ادله‌ای که مفید علم قطعی هستند تام نبوده و به واسطه وجود احتمال خلاف در آن، ناقص هستند. اینگونه دلایل اگر برای قاضی قناعت وجدانی به وجود آورد حجت هستند یعنی اینکه قاضی با اقامه هر یک از دلایل به تحقیق و بررسی می‌پردازد و صحت و سقم آنها را احراز می‌کند اگر با این اقدام برای قاضی نسبت به ارتکاب جرمی اقناع وجدانی حاصل شود آنگاه باید گفت که هر یک از این دلایل صحت و اعتبار می‌یابند و قاضی با استناد به آنها مبادرت به صدور حکم می‌کند بنابراین قاضی چه از طریق اقامه دلایل و چه از طریق قرائن و امارات موجود به علم دست یابد، آن علم ارزش اثباتی دارد و از جنبه کاشفیت تام و حجت و اعتبار برخوردار است. بنابراین اقرار، قسم و شهادت، به تنهایی دارای قدرت اثباتی قانونی نبوده و

قاضی ملزم به رعایت بی چون و چرای آنان نمی‌باشد؛ به ویژه در اعتبار شهادت شهود که قاضی تنها مقامی است که صلاحیت ارزیابی صحت و اعتبار گواهی شاهد را به عهده دارد زیرا تنها او اختیار دارد تا شهادت کسانی را که تحت تأثیر قرار گرفته اند یا با سوءنیت گواهی داده‌اند را رد نماید. به قاضی اجازه داده شده برای کشف حقیقت هرگونه تحقیق لازم را در خصوص هر یک از دلایلی که اقامه شده به عمل آورد و صرفاً به دلایل ذکر شده در قانون اکتفا نکند. در حقوق اسلام نیز تحصیل دلیل از طرف قاضی ممنوع نیست و او می‌تواند از قرائن موجود دعوی استفاده کند و علمی که از این طریق به دست می‌آورد حجت است و باید بر طبق آن حکم دهد و احقاق حق کند. باید گفت اگرچه قانون‌گذار در برخی از مواد قانونی دلایل اثبات جرم را ذکر و احصاء کرده است اما با استفاده از ظاهر این قبیل مواد نمی‌توان گفت که قانون‌گذار خود را برای قاضی تحمیل کرده و او را مکلف به تبعیت از نظر خود نموده است و قانون‌گذار با پذیرش علم به عنوان یکی از دلایل اثبات دعوی از سیستم دلایل معنوی پیروی کرده است، بنابراین این دلایل (اقرار، شهادت شهود و قسم) فی نفسه دارای ارزش اثباتی نمی‌باشد و زمانی از حجیت و اعتبار برخوردار می‌شوند که با قناعت وجدانی قاضی مغایرتی نداشته باشند از این رو می‌گوئیم علم قاضی موضوعیت دارد چون کاشفیت تام بر حقیقت امور و ارزش اثباتی دارد اما دلایل فوق هر یک کاشفیت ناقص داشته و خلاف پذیرند و در واقع این مقنن است که ارزش اثباتی به آنها بخشیده است. به عنوان موید نیز می‌توان به پاسخ کمیسیون استفتائات و مشاورین حقوقی شورای عالی قضایی توجه کرد.^۱ (پاسخ و سؤالات از کمیسیون استفتائات و مشاورین حقوقی شورای عالی قضایی، جلد اول ۱۳۶۲، مسئله ۱۳، بند ۲، ص ۳۹ و ۴۰). از این رو می‌توان نتیجه گرفت که قانون‌گذار ایران، علم قاضی را به عنوان دلیلی مستقل در اثبات دعوی به رسمیت شناخته است و قضات می‌توانند به علم خود به عنوان دلیلی مستقل در صدور حکم استناد نمایند؛ زیرا علم قاضی فقط از طریق دلائل اثبات جرم (اقرار، شهادت شهود، قسم) به دست نمی‌آید و امارات و قرائن قضایی و اوضاع و احوال حاکم بر جرم مواردی است که قاضی با تحقیق و بررسی بیشتر بر روی آنها می‌تواند به علم و قناعت وجدانی دست یابد، این علم به

^۱ « علم قاضی در قوانین کیفری از دو جایگاه برخوردار است. اول اینکه خود دلیل تام و مستقلی است که با فقدان سایر دلایل به تنهایی می‌تواند مستند حکم واقع شود و دوم این که چنانچه با سایر دلایل قانونی (اقرار، شهادت شهود و قسم) موجود باشد بر همه آنها مقدم و نسبت به آنها اقوا می‌باشد و در رأس ادله مزبور قرار دارد.»

دست آمده برای قاضی خود دلیلی مستقل از سایر دلایل اثبات دعوی بوده و به تنهایی می‌تواند مستند حکم قرار گیرد. در مواردی که علاوه بر وجود علم قاضی به عنوان دلیل اثبات دعوی، اقرار و شهادت شهود و قسم نیز وجود داشته باشد، در این حالت امکان استفاده از هر چهار دلیل و استناد به آنها در صدور حکم، برای قاضی وجود دارد اما در صورتی که مفاد دلایل سه گانه (اقرار، شهادت شهود، قسامه) با علم قاضی مخالف باشد در این صورت بنا بر حکم ماده ۲۱۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ «در صورتی که علم قاضی با ادله قانونی دیگر در تعارض باشد اگر علم، بین باقی بماند، آن ادله برای قاضی معتبر نیست و قاضی با ذکر مستندات علم خود و جهات رد ادله دیگر، رأی صادر می‌کند. چنانچه برای قاضی علم حاصل نشود، ادله قانونی معتبر است و بر اساس آنها رأی صادر می‌شود.» همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، علم قاضی می‌تواند مستنبط از اقرار، شهادت شهود باشد در این حالت دلایل موجود در پرونده برای اثبات دعوی عبارت است از اقرار، شهادت شهود و یا یکی از آنها، ولی علمی که ناشی از قرائن و امارات قضایی و سایر راه‌های متعارف باشد که در دسترس نیست در این حالت، در صورتی که اقرار یا شهادت به همراه خود اقناع وجدان و علم قاضی را به همراه داشته باشد می‌تواند مبنای حکم صادره قرار گیرد و قاضی رسیدگی کننده به پرونده می‌تواند با استناد به آنها به صدور حکم مبادرت ورزد؛ زیرا هر چند قانون‌گذار برای دلایل مذکور جنبه موضوعیت قائل شده است، ولی جنبه موضوعیت آنها در صورتی حفظ می‌گردد که با علم تعارضی نداشته باشد.

در آخر باید به این نکته اشاره کرد که وقتی علم قاضی می‌تواند از طریق امارات قضایی و طرق متعارف، مانند اظهار نظر کارشناسی و اهل خبره و امثال آنها ایجاد شود که در تبصره ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی به آنها به طور تمثیلی اشاره کرده است؛ پس به طریق اولی اقرار و شهادت و قسم که دلایل شرعی و قانونی هستند، می‌توانند چنین علمی ایجاد کنند. بنابراین تردیدی نیست که در این حالت نیز می‌توان از علم قاضی به عنوان یکی از دلایل اثبات دعوی نام برد و حجیت آن را پذیرفت. البته توجه به این مطلب نیز حائز اهمیت است که، این طور نیست که علم قاضی مطلقاً و بدون هیچ قید و بندی حجیت داشته و بتواند مستند صدور حکم قرار بگیرد. چرا که بدیهی‌ست در این صورت مفاسدی را نیز به همراه خواهد داشت. پس لازم به بیان است که علم حاصله در قاضی که می‌تواند با استناد یا بهره‌گیری از آن به رسیدگی به یک دعوی خاتمه دهد، برای اینکه از اعتبار و

حجیت برخوردار باشد می‌بایست دارای یکسری ویژگی‌هایی باشد تا قابلیت استناد را داشته باشد؛ از جمله: « متعارف بودن طرق حصول علم، علمی و منطقی بودن علم حاصله و استناد و توجه به تمام ادله قضایی مطروحه در دادگاه» که توضیح و تبیین این شروط نیز در مقاله دیگری از نگارنده تحت عنوان (بررسی فقهی حقوقی علم قاضی، ص ۶۰) بیان شده است.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی نهایی

در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از پژوهش حاضر می‌توان اذعان نمود که چون در نظام ما، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل بر برائت افراد جامعه است، لذا در صورت بروز و وقوع امری که مغایر با این اصل باشد طرفی که خلاف این اصل ادعایی دارد باید آن ادعا را اثبات کرده و به منصف ظهور بگذارد و برای اثبات این ادعا لاجرم باید از طرق قانونی وارد شود که این طرق تحت عنوان ادله اثبات دعوی می‌باشد که در قوانین مربوطه برگزیده شده است. این ادله توسط مقنن تعیین و و اجراء می‌گردد. مهم‌ترین دلایل پیش بینی شده در قانون موضوعه ایران به ویژه در امور کیفری، اقرار، شهادت شهود، قسم و علم قاضی است و دلایل اولیه در صورتی معتبر و قابل استناد هستند که منجر به اقناع درونی و علم قاضی گردد. لذا علم قاضی به عنوان یکی از مهمترین ادله اثبات دعوی به شمار می‌آید که از اول مورد توجه قانون‌گذار الهی و روایات و اجماع فقهای امامیه قرار گرفته و با نگاهی به آیات موجود در این زمینه می‌توان دریافت که صدور حکم بر مبنای علم و قطع و یقین، واجد اهمیت بسزایی است و تحصیل دلیل از طرف قاضی اعم از قاضی جامع شرایط یا قاضی مأذون ممنوع نیست و او می‌تواند از قرائن موجود در هر دعوی استفاده کرده و براساس علمی که به دست آورده مبادرت به صدور حکم نماید و احقاق حق کند. قانون‌گذار ایران نیز به تبعیت از شرع همواره به این نهاد خطیر توجه ویژه داشته است به خصوص پس از انقلاب اسلامی، در قوانین موضوعه، علم قاضی در پاره‌ای از جرائم به عنوان یکی از ادله اثبات جرائم، در رأس قرار گرفت و بر دیگر ادله اثباتی مقدم شد اما از آنجا که برابر نص صریح اصل ۱۶۶ قانون اساسی، احکام دادگاه‌ها باید مستدل باشد، بی‌گمان هرگاه طریق اثبات دعوی نزد قاضی، علم او بوده باشد بایستی استدلال کافی اسباب و مستندات حصول علم خویش را در متن رای ذکر کند، تا امکان نظارت درباره‌ی متعارف بودن یا نبودن آن

اسباب برای مقامات و مراجع نظارتی فراهم گردد. هم‌چنین طبق این اصل لازم است قاضی ماده یا مواد قانونی مربوط به اعتبار علم را در متن حکم خود قید نماید زیرا حکم براساس آن صادر می‌شود. از طرف دیگر با عنایت به تمامی مطالب مذکور و با ملاحظه رویه قضایی دادگاه‌های کشورمان و آراء صادره از آنها که به استناد علم قاضی صادر شده است، می‌توان نتیجه گرفت که هدف از دادرسی در حقوق کیفری ما، در واقع کشف حقیقت بوده و سیستم حاکم بر ادله در حقوق کیفری ایران، سیستم اقناع وجدانی و دلائل معنوی می‌باشد. در نتیجه ما بر این باوریم که در باب قضا، به دلیل اینکه خود شارع، علم را مدخلیت داده است، و می‌تواند برای آن شروطی قرار دهد، لذا اولاً علم موضوعیت دارد نه طریقت، و اگر قاضی از طرق معهود اطمینان پیدا نکرد، نمی‌تواند حکم کند. ثانیاً این علم باید از طرق خاصی (بینه، قسم و اقرار) باشد، نه از طرق دیگر از جمله علم شخصی قاضی. به عبارت دیگر علم قاضی در صورتی می‌تواند ملاک قرار بگیرد که نوعی باشد نه شخصی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و ماخذ

- ۱- آشتیانی، محمد حسن، بحرالفوائد فی شرح الفرائد، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۹ق.
- ۲- الحلی، ابن ادريس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۴۱۰ق.
- ۳- انصاری، مرتضی بن محمد امین، فرائد الاصول، قم، جماعه مدرسین، ۱۴۳۵ق.
- ۴- جامع الاحادیث نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، قم، نسخه ۳/۵.
- ۵- ابن منظور، لسان العرب، نشر ادب حوزة، ۱۴۰۵ق.
- ۶- حائری، علی، علم قاضی در دادرسی های کیفری و حقوقی، قم، انتشارات تابان، ۱۳۷۹ش.
- ۷- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، ۱۴۰۹ق.
- ۸- حلی، محمد بن حسن (فخرالمحققین)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، نشر اسماعیلیان، ۱۳۸۷ش.
- ۹- حیری، الهام، اعتبار علم قاضی در صدور احکام کیفری، شهرکرد، شماره ۲، ۱۳۹۳ش.
- ۱۰- خرسندیان، محمد علی، «بررسی حجیت علم قاضی در فقه و حقوق ایران»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شماره دوم، ۱۳۸۳.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ش.
- ۱۲- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، نشر دارالشامیه، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- ۱۳- سید مرتضی (علم الهدی)، الجوامع الفقهیة، کتاب الانتصار، ۱۳۷۵ش.
- ۱۴- شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵ش.
- ۱۵- عربیان، اصغر، اعتبار علم قاضی و چالش های پیش رو، بهار ۱۳۸۵ش.
- ۱۶- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، موسسه دارالهجره، ۱۴۰۲ق.
- ۱۷- قانون مجازات اسلامی مصوب ۱ / ۲ / ۱۳۹۲.

- ۱۸- کلانتری، کیومرث، بررسی فقهی و حقوقی علم قاضی در حقوق کیفری ایران، اولین کنفرانس حقوق و امور قضایی، ۱۳۹۴ش.
- ۱۹- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی فی الاصول و الفروع، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۹ه.ق.
- ۲۰- موسوی خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۹ه.ق.
- ۲۱- موسویان، سید ابوالفضل، «قلمرو حجیت علم قاضی در فقه»، مقالات و بررسی‌ها، قم، دفتر ۷۷، ۱۳۸۴.
- ۲۲- مومن قمی، محمد، حجیت علم قاضی، مجله فقه اهل بیت، شماره ۳۰، ۱۳۸۱ش.
- ۲۳- مومن، محمد، اعتبار علم قاضی در دعاوی، پژوهش‌های فلسفی کلامی، شماره ۲، ۱۳۷۸ش.
- ۲۴- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، قم، جامع المدرسین، ۱۳۸۰ش.
- ۲۵- هاشمی شاهرودی، سید محمود، «علم قاضی»، نشر فقه اهل بیت (علیه السلام)، ۱۳۷۵. شماره ۸.